

اقسام ذاتی و عرضی (کلیات پنجگانه)

اقسام ذاتی

به تعریف‌های زیر توجه کنید :

انسان = حیوان متفکر	اسب = حیوان شبیه‌کشنده
مثلث = شکل سه ضلعی	سطح = مقدار دوبعدی

در این تعریف‌ها از مفاهیم ذاتی و درونی استفاده شده است. اما همان‌طور که مشاهده می‌کنید، حیوان که جزئی از مفهوم ذاتی انسان است، ذاتی اسب نیز می‌باشد و شکل که جزئی از مفهوم ذاتی مثلث است، ذاتی اشکال هندسی دیگر نیز می‌باشد. اما متفکر فقط اختصاص به انسان دارد و شبیه‌کشنده هم اختصاص به اسب؛ همان‌طور که سه ضلعی بودن نیز اختصاص به مثلث دارد و دوبعدی بودن هم اختصاص به سطح.

بنابراین برخی مفاهیم ذاتی به بیش از یک ذات اختصاص دارد و مشترک میان چند ذات است. این مفاهیم را «جنس» می‌گویند.

به عبارت دیگر: جنس دارای اقسام است و می‌تواند به انواعی تقسیم شود؛ مثلاً می‌توانیم بگوییم حیوان دارای انواعی مانند انسان، اسب، گربه و ببر است و شکل هم دارای انواعی مانند مثلث و مربع می‌باشد.

هم‌چنین توجه کنید که در خارج چیزی که فقط حیوان باشد، وجود ندارد. حیوان خارجی یا گربه است یا شیر یا انسان یا دیگر حیوانات. هم‌چنین چیزی که فقط شکل باشد

در خارج موجود نیست. شکل خارجی یا مثلث است یا مربع و یا اشکال دیگر. بار دیگر به تعریف‌های اول درس نگاه می‌کنیم. می‌بینیم که در میان حیوانات، مفهوم متفکر اختصاص به انسان دارد و مفهوم شیبه‌کشنده اختصاص به اسب. یعنی تفکر ویژگی ذاتی انسان است و در حیوان دیگری نیست، همان‌طور که شیبه‌کشندگی ویژگی ذاتی اسب است و در حیوان دیگری وجود ندارد. در واقع انسان به وسیله‌ی تفکر از سایر حیوانات جدا شده و اسب به وسیله‌ی شیبه‌کشندگی.

به چنین مفهوم ذاتی که اختصاص به یک ذات دارد و او را از ذات‌های دیگر متمایز و جدا می‌سازد، «فصل» می‌گویند. فصل یعنی صفت ذاتی متمایزکننده‌ی یک ذات، از ذات دیگر.

اکنون در می‌یابیم که وقتی جنس و فصل با هم جمع می‌شوند، مفهومی را تشکیل می‌دهند که آن مفهوم می‌تواند در خارج مصداق داشته باشد. مثلاً وقتی مفهوم «حیوان» با مفهوم «متفکر» جمع شود، مفهوم «انسان» را می‌سازد که این مفهوم، دارای مصداق خارجی است. چنین مفهومی را که از جنس و فصل تشکیل شده، «نوع» می‌گویند.

وقتی به انواع گوناگون حیوانات، مانند گربه، سگ، گوسفند، فیل، شتر، ببر و انسان نگاه می‌کنیم، می‌بینیم که همه در حیوان بودن مشترکند، یعنی جنس همه‌ی آن‌ها یکی است ولی هر حیوانی برای خود وصف خاصی دارد که او را از دیگر حیوانات جدا می‌کند. البته شاید نتوانیم فصل هر نوع حیوانی را پیدا کنیم و نتوانیم بفهمیم آن چه ویژگی است که مثلاً گربه را گربه کرده و او را از سایر حیوانات جدا ساخته است، ولی به حکم عقل می‌فهمیم که چنین حقیقتی در گربه هست و الاً با حیوانات دیگر متفاوت نمی‌شد.

پس جنس، همان مفهوم درونی مشترک و فصل، مفهوم درونی اختصاصی است و نوع، مجموعه‌ی جنس و فصل است، مانند نوع انسان که مجموعه‌ی حیوان متفکر را در خود دارد.

این سه مفهوم درونی، یعنی جنس، نوع و فصل، ذاتیات نامیده می‌شوند.

تفکیک و تقسیم

به مفاهیم زیر توجه کنید:

حیوان، گنجشک، سگ، انسان، گیاه، خط منحنی، خرما، گندم، کرفس، طوطی،

شکل، دوزنقه، دایره، خط، خط مستقیم، سیب.

در میان این مفاهیم، جنس‌ها را جدا کنید و سپس انواع هر یک را در

مقابلشان بنویسید.

۱.

۲.

۳.

۴.

اقسام عرضی

وقتی مفاهیم عرضی یک نوع را بررسی می‌کنیم، می‌بینیم که میان آن‌ها هم تفاوتی هست. همه‌ی این اوصاف در این‌که بیرون از ماهیت و ذات هستند مشترک‌اند. اما برخی از عرضی‌ها به گونه‌ای هستند که لازمه‌ی یک نوع خاص هستند، که به آن‌ها «عرض خاص» می‌گویند. مثل سه زاویه داشتن برای مثلث و شگفت‌زدگی برای انسان. دسته‌ی دیگر عرضی‌هایی هستند که مشترک در چند نوع هستند و اختصاص به نوع خاصی ندارند؛ مانند راه رفتن که هم برای انسان و هم برای بسیاری از حیوانات، عرضی است. این دسته از عرضی‌ها را «عرض عام» می‌نامند.

تفکیک و تقسیم

به مفاهیم زیر توجه کنید:

خندیدن، گریه کردن، سفیدی، انسان، سنگ، گربه، سیاه، آرزو داشتن،
راه رفتن، خوابیدن، آب، شیرین بودن، سرد بودن، سخت بودن،
اولاً مشخص کنید که کدام مفهوم برای کدام مفهوم «عرضی» است.
ثانیاً تعیین کنید که کدام، عرضی خاص است و کدام، عرضی عام است.

جمع بندی : بدین ترتیب مفاهیم کلی به دو دسته ذاتی و عرضی تقسیم می شوند که هر کدام انواعی به شرح زیر دارند :

جنس	} کلی ذاتی
فصل	
نوع	
خاص	} کلی عرضی
عام	

بحث تکمیلی درباره‌ی مفاهیم درونی (ذاتیات)

همان طور که گذشت، آن مفهوم درونی که مشترک میان چند نوع است، جنس نام دارد. مانند حیوان که جنس برای انسان و سایر حیوانات است. حال اگر به مفهوم حیوان توجه کنیم، می بینیم که خودش نیز دارای یک مفهوم درونی و ذاتی است که با گیاه و جمادات مشترک است. این مفهوم مشترک، «جسم» می باشد. پس «جسم»، جنس حیوان محسوب می شود. این جسم جنس انسان هم هست، اما جنس دور و بعید انسان. پس می توان نتیجه گرفت که مفاهیم درونی یک نوع، اگر چه در اولین مرحله به دو مفهوم ذاتی جنس و فصل تقسیم می شوند، اما خود جنس دارای سلسله ای از جنس هاست که به ترتیب، به دنبال هم می آیند. نزدیک ترین جنس به یک نوع را «جنس قریب» و جنس های دورتر را «جنس بعید» می گویند. مثلاً حیوان، جنس قریب انسان است و جسم، جنس بعید اوست. البته این سلسله ی اجناس، پیش می رود تا به جایی می رسد که بالاتر از آن جنس دیگری نباشد. به این فرایند، سلسله اجناس می گویند و به اولین جنس در این

مجموعه، «جنس قریب» و آخرین آن‌ها را «جنس عالی» یا «جنس الاجناس» می‌نامند.
به نمونه‌های زیر توجه کنید :

انسان ← حیوان ← جسم نموکننده (نامی) ← جسم ← جوهر
مثلث ← شکل ← مقدار پیوسته‌ی ثابت ← مقدار پیوسته ← مقدار

اکنون که با اقسام ذاتی و عرضی آشنا شدیم، بار دیگر به گذشته برمی‌گردیم و می‌گوییم : یکی از کارهای طبیعی ذهن ما تعریف کردن است. هرانسانی، چه بزرگ و چه کوچک می‌کوشد که در تعریف کردن از همین اقسام ذاتی و عرضی کمک بگیرد، بدون این که با این اصطلاحات آشنا باشد. فرض کنید برای برادر یا خواهر کوچک خود که در سال اول ابتدایی است، شکلاتی می‌خرد. او شکلات را می‌خورد و می‌گوید : چه خوشمزه است! از او می‌پرسید : خوشمزه یعنی چه؟ می‌گوید : یعنی وقتی آن را می‌خورم، خیلی خوب است. به او می‌گویید : خوشمزه را به من نشان بده. می‌گوید : نمی‌توانم نشان بدهم، اگر می‌خواهی بدانی، خودت بخور. چیزی را که بخوری و خوشت بیاید، همان خوشمزه است. کلمه‌ی «چیز» همان است که در منطق به آن «جوهر» می‌گویند. این که گفت خودت بخور تا بدانی، همان است که در منطق به آن «کیفیت چشیدنی» می‌گویند.

همچنین، اگر از بچه‌ای پرسید «مادر» یعنی چه؟ معمولاً می‌گوید : مادر آدمی است که مرا به دنیا آورده. اگر بگویند آدم یعنی چه؟ می‌گوید : چیزی که راه می‌رود، غذا می‌خورد، فکر می‌کند و ... این کلمات ساده، همان اصطلاحات منطقی هستند که جنس یا فصل یا اعراض را نشان می‌دهند.

۱- به نظر شما آیا سگ و گربه واقعاً تفاوت دارند؟ اگر ندارند، بگویید چرا؟ و اگر دارند، بگویید تفاوت واقعی آنها چیست؟ آیا اشتراکاتی هم دارند؟ اگر جواب مثبت است، آنها کدام اند؟

۲- اشتراکات و تفاوت‌های میان گوسفند و گربه را به صورت مرتب بنویسید و آن را در کلاس با دوستانتان در میان بگذارید. اگر این کار را درست انجام داده باشید، سلسله مفاهیم درونی و بیرونی را پیدا کرده‌اید.

۳- سعی کنید تا جایی که می‌توانید مفاهیم درونی مربع، دایره، سفیدی، چهار، و شادی را به صورت مرتب بنویسید.

۴- به نظر شما می‌توان از تعریف کردن دست کشید؟ اگر جواب منفی است، آیا می‌توان بدون ملاک‌هایی که خواندید، تعریف کرد؟

اقسام تعریف

در درس‌های قبل دانستیم که بخش مهمی از ادراکات ما را تعریف‌ها تشکیل می‌دهند و از تعریف کردن نمی‌توان پرهیز نمود. چرا که بخش مهمی از دانش ما پاسخ به چیستی‌هاست و این پاسخ چیزی جز تعریف نیست.

اکنون می‌خواهیم بدانیم:

اقسام تعریف کدامند و چند قسم تعریف برای یک موضوع وجود دارد؟

به عبارت زیر توجه کنید:

«انسان، حیوان متفکر است». در این عبارت، مفهوم انسان به وسیله «حیوان متفکر»

تعریف شده است. از این‌رو، «انسان» را «معرف»، یعنی تعریف شده، و «حیوان متفکر» را

«معرف»، یعنی تعریف کننده می‌نامند. به کاری هم که انجام گرفته، «تعریف» می‌گویند.

انجام نمونه

* توانایی خود در تعریف کردن را با تعریف مفاهیم زیر ارزیابی کنید:

۱ - خط موازی:

۲ - جسم:

۳ - گیاه:

۴ - قلم:

۵ - مربع:

ارسطو، فیلسوف بزرگ یونانی، تشخیص داد که ذهن با استفاده از مفاهیم درونی و بیرونی یک موضوع، چهارگونه تعریف انجام می‌دهد. البته خود این فیلسوف تذکر داده و تأکید کرده که شرایط تعریف باید در هر چهار قسم آن موجود باشد، اما به هر حال، بسته به قدرت علمی بشر و این که به چه محدوده‌ای از مفاهیم درونی و بیرونی پی‌ببرد، تعریف، از قوت بیش‌تری برخوردار خواهد بود.

اکنون به اقسام تعریف می‌پردازیم :

۱- حدّ تام : در این تعریف باید نزدیک‌ترین مفاهیم درونی یعنی جنس قریب و فصل را پیدا کنیم و در کنار هم قرار دهیم؛ مثل شکل سه ضلعی برای مثلث و حیوان متفکر برای انسان. حد، کامل‌ترین قسم تعریف است.

۲- حد ناقص : در این تعریف از یکی از جنس‌های بعید و فصل استفاده می‌شود؛ مثل کمّیت سه ضلعی برای مثلث و یا جسم ناطق برای انسان.

۳- رسم تام : تعریفی است که در آن از جنس قریب و عرض خاص بهره می‌برند؛ مثل شکل دارای سه زاویه برای مثلث و حیوان ابزارساز برای انسان.

۴- رسم ناقص : در این تعریف از یکی از جنس‌های بعید و عرض خاص استفاده می‌شود؛ مثل مقدار دارای سه زاویه برای مثلث و جسم ابزارساز برای انسان.

روشن است که تعریف «حدّ تام» که به کمک مفاهیم درونی و ذاتی صورت می‌گیرد، به شناخت دقیق‌تر یک موضوع می‌انجامد. اما بسیاری از اوقات، شناخت فصل یا جنس قریب مشکل است. در این موارد می‌توانیم از اقسام دیگر تعریف کمک بگیریم و به شناخت درست یک موضوع برسیم.

تطبیق

بار دیگر به فعالیت ابتدای درس نگاه کنید و ببینید هر یک از تعریف‌های شما با کدام یک از اقسام تعریف سازگار است. آیا می‌توانید با توجه به آنچه آموختید، تعریف‌های خود را کامل‌تر نمایید و به یکی از اقسام تعریف نزدیک‌سازیید؟

حال به نکات زیر توجه کنید :

الف - تعریف به حدّ، قوی‌تر از تعریف به رسم، و تعریف تام قوی‌تر از ناقص است.

ب - همه‌ی این چهار نوع تعریف از ضوابط و ملاک‌های بیان شده پیروی می‌کنند.

ج - انسان، به‌طور طبیعی از همه‌ی این اقسام تعریف، استفاده می‌کند.

د - گاهی انسان به‌جای تعریف یک مفهوم، آن مفهوم را معنی کرده و شرح می‌دهد.

این‌ها تعریف حقیقی نیست و در منطق به آن «شرح لفظ» یا «شرح اسم» می‌گویند.

ه - بعضی مفاهیم قابل تعریف نیستند؛ مثل «چیز» و یا «واحد».

و - لازمه‌ی مطالعه‌ی این دروس و آشنایی با قواعد تعریف این نیست که از این به بعد حتماً به تعریف دقیق و کامل اشیاء اقدام کنیم. این کار نه لازم است و نه ممکن. اما درک درست این قواعد و شرایط به ما کمک می‌کند که بتوانیم تعریف منطقی را انجام دهیم و اگر تعریفی به ما عرضه شد، میزان دقیق بودن آن را دریابیم و نیز بدانیم که چه چیزهایی قابل تعریف نیستند.

۱- تعریف‌های زیر را بررسی کنید، اگر درست‌اند نوع آن‌ها را مشخص کرده و اجزای هر یک را ذکر کنید و اگر اشکال دارند مشخص کنید کدام یک از شرایط تعریف رعایت نشده است.

– مثلث مقدار پیوسته‌ای است که مجموع زوایای آن 180° است.

– انسان جسمی است جاندار که می‌تواند راه برود.

۲- کدام یک از مفاهیم زیر را می‌توانید تعریف کنید؟ برای هر کدام، یکی از چهار نوع تعریف را بنویسید.

– کتاب

– مربع

– انسان

– آب

– خورشید

۳- تعریف‌های زیر را بخوانید سپس معرّف‌ها را پیدا کرده و نوع تعریف آن را مشخص کنید :

– شکل سه ضلعی

– عددی که چون در خود ضرب کنند، شانزده شود.

– جسم حساس

– جسم ضاحک

۴- با پدر و مادر و یا دوستان خود مشورت کنید تا چند مفهوم را انتخاب کرده و برایتان تعریف کنند. نتیجه را یادداشت کنید و در کلاس مطرح کرده و با آن‌چه خوانده‌اید مقایسه کنید و با کمک معلم جمع‌بندی نمایید.

جایگاه قضیه در استدلال

می‌توانید آن زمان را به یادآورید که خیلی کوچک بودید و پدر و مادرتان، برایتان یک اسباب‌بازی خریدند که خیلی به آن علاقه داشتید. اگر اکنون از شما پرسند چرا این قدر به آن اسباب‌بازی علاقه داشتید، چه می‌گویید؟ اگر در همان زمان همین سؤال را می‌کردند، چه می‌گفتید؟

درست از همان‌جا که شروع می‌کردید که اکنون شروع می‌کنید. یعنی می‌گفتید : «چون.....». استدلال از همین کلمه شروع می‌شود.

اگر الان از شما پرسند : دوست دارید در آینده چه نقشی در جامعه‌ی خود برعهده بگیرید، هر کدام پاسخی می‌دهید؛ و همین که از شما سؤال کنیم : «چرا؟»، هر چه در جواب بگویید یک استدلال است.

در حقیقت، استدلال نیز مانند تعریف، قسمی دیگر از تفکر است و یک نعمت الهی است که خداوند انسان را قادر به انجام آن ساخته و حتی بدون آن که متوجه باشد آن را به کار می‌برد. استدلال کردن و دلیل آوردن عالی‌ترین فعالیت ذهن بشر است و آن چنان با سرشت وی آمیخته است که از همان کودکی و قبل از آن که آموزش رسمی دیده باشد، گاه و بی‌گاه، به تناسب اطلاعات خود برای دیگران دلیل می‌آورد. بعدها این توانایی، مانند توانایی‌های فطری دیگر، مسیر تکاملی خود را می‌پیماید و با درک راز و رمزهای آن، انسان می‌تواند استدلال‌های قوی‌تر و پیچیده‌تری انجام دهد.

بیان نمونه

هر کدام از شما یک سؤال طراحی کنید و به دوست خود بدهید تا وی پاسخ

آن را با دلیل بیان نماید.

استدلال چیست و چگونه ساخته می‌شود؟

هر استدلال ترکیبی است از حداقل دو قضیه که با رعایت شرایطی به قضیه‌ی دیگری منجر می‌شود. قضیه‌ی به‌دست آمده را «نتیجه‌ی استدلال» می‌گویند. هنگامی که پدری به فرزندش توضیحاتی می‌دهد و در آخر می‌گوید: «فرزندم، سعادت تو به علم و ایمان وابسته است»، نتیجه‌ی یک استدلال را با او در میان گذاشته است، یعنی اگر بخواهیم کلام او را به صورت دقیق و همان گونه که در ذهنش نقش بسته مطرح کنیم، چنین است: «فرزندم، تو یکی از انسان‌هایی هستی که خداوند مهربان آفریده است. سعادت دنیا و آخرت انسان‌ها به علم و ایمان آنان بستگی دارد. پس سعادت تو هم به عنوان یک انسان به علم و ایمان وابسته است.»

گرچه استدلال فعالیت طبیعی ذهن است، اما گاه در فرایند دلیل آوردن اشتباهاتی رخ می‌دهد که با شناخت دقیق ماهیت و اجزای استدلال می‌توان از اشتباهات کاست و به بهره‌برداری سریع‌تر، درست‌تر و آسان‌تر دست یافت. قضایا، تشکیل‌دهنده‌ی اجزای یک استدلال هستند. پس لازم است قضیه را بهتر بشناسیم و با اقسام آن آشنا شویم.

قضیه چیست؟

قبلاً دانستیم که علم و ادراک انسان به دو دسته‌ی تصور و تصدیق تقسیم می‌شود. همچنین دانستیم که نام دیگر تصدیق «قضیه» است. عبارت‌های «هر درختی به آب نیاز دارد» و «هر انسانی می‌تواند خوشبخت شود» قضیه هستند. محتوای قضایا ممکن است از راه‌های گوناگونی چون احساس، تجربه، حدس علمی و قرارداد به دست آید. اما، با وجود این تفاوت‌ها، هنگامی که در قالب استدلال به کار می‌روند، از شکل خاص و ضوابط معین پیروی می‌کند. ما باید این قانون‌مندی‌ها را بشناسیم تا به ماهیت استدلال پی ببریم.

قدم اول: به دقت به جمله‌های زیر توجه کنید.

الف - خورشید دور زمین می‌گردد.

ب - امروز بعد از ظهر به من زنگ بزن.

ج - آیا تکالیف خود را خوب انجام داده‌اید؟

د - روز چهارشنبه شجاع است.

ه - مجموع زوایای مثلث 180° است.

و - خداوند، جهان را بر اساس محبت و عشق آفرید.

قدم دوم: همهی عبارت‌های بالا، از نظر دستور زبان فارسی جمله است.

اما با یکدیگر تفاوت‌هایی دارند. با تکمیل جملات زیر، این تفاوت‌ها را مشخص کنید.

- برخی جملات، انشایی هستند، یعنی خبری از عالم خارج نمی‌دهند، بلکه تمایلات و خواسته‌های ما را مطرح می‌کنند، مانند

- برخی جملات، با این که شکل جمله را دارند، ولی بدون معنی هستند، مانند

- برخی جملات، خبری هستند، یعنی درباره‌ی عالم خارج خبر می‌دهند، مانند

- برخی جملات خبری صادق هستند، یعنی با واقعیت مطابقت دارند، مانند

- برخی جملات خبری کاذب هستند، یعنی با واقعیت مطابقت ندارند، مانند

قدم سوم: برای هر یک از دسته‌های ذکر شده، دو مثال دیگر بیان کنید.

از بررسی این فعالیت در می‌یابیم که فقط جمله‌های خبری هستند که قابلیت درست و غلط بودن را دارند. استدلال‌های منطقی متشکل از این جمله‌ها هستند. این گونه جمله‌ها قضیه نامیده می‌شوند.

بدین ترتیب می‌توان گفت قضیه عبارت است از: الفاظ و کلمات مرکبی که روی هم رفته یک جمله‌ی با معنی را می‌سازند و درباره‌ی چیزی خبر می‌دهند و می‌توان راجع به درست یا غلط بودن آن‌ها سخن گفت.

اقسام قضیه

قضیه از جهات مختلف تقسیمات گوناگونی پیدا می‌کند. در اولین مرحله، به دو قسم «حملی» و «شرطی» تقسیم می‌شود.

قضیه‌ی حملی: گاهی ما بدون هیچ قید و شرطی راجع به دوست یا معلم یا موضوع خاصی صحبت می‌کنیم و خبری را بیان می‌نماییم. مثلاً می‌گوییم: «من معلم خود را خیلی دوست دارم»، «هر ایرانی به سابقه‌ی دینی و تاریخی خود افتخار می‌کند» و «ما انسان‌هایی عدالت‌خواه هستیم». این قضایا را حملی می‌گویند. یعنی صفتی یا حالتی از چیزی را بیان می‌کنند و به آن نسبت می‌دهند. به این «نسبت دادن»، «حمل» می‌گویند و به همین جهت این گونه قضایا را «حملی» می‌نامند.

قضیه‌ی شرطی: گاهی در ساختن قضیه، به جای این که از چیزی خبر قطعی دهیم، از شرط استفاده کنیم و مثلاً بگوییم «اگر همه دست به دست هم دهیم، کشور ما به سرعت قله‌های پیشرفت را خواهد پیمود». این گونه قضایا را شرطی می‌نامند.

ساختار قضایای حملی و شرطی

قضیه‌ی حملی از «موضوع»، «محمول» و «نسبت»، تشکیل شده است. اگر شکل کلی قضیه‌ی حملی را به صورت «الف ب است» بنویسیم، «الف» موضوع، «ب» محمول و «است» نسبت است^۱. پس هر قضیه‌ی حملی از سه جزء تشکیل شده است. قضیه‌ی شرطی هم متشکل از دو جزء است که جزء اول را «مقدم» و جزء دوم را «تالی»

۱- برای این که بتوانیم موضوع، محمول و نسبت را به خوبی تشخیص دهیم، باید همه‌ی قضایا به صورت «الف ب است» در آیند. به همین جهت جملاتی مانند «علی می‌رود» را ابتدا به صورت «علی رونده است» می‌نویسیم و سپس اجزای آن را تعیین می‌کنیم.

می‌گویند. اگر شکل کلی قضیه‌ی شرطی را به صورت «اگر الف ب باشد آن گاه ج د است» بنویسیم، به «الف ب است» مقدم و به «ج د است» تالی می‌گویند.

تشخیص

در قضایای زیر، موضوع و محمول یا مقدم و تالی را مشخص کنید. اگر به درستی این کار را انجام دهید، باید متوجه نکته‌ی بسیار مهمی بشوید.

محمول / تالی	موضوع / مقدم	قضیه
		۱- عدد زوج قابل قسمت بر دو است.
		۲- بعضی انسان‌ها همیشه سپاسگزار نعمت‌ها هستند.
		۳- توانا بود هر که دانا بود.
		۴- اگر کسی خدا را فراموش کند، خود را نیز فراموش خواهد کرد.
		۵- پایتخت ایران تهران است.
		۶- اگر به فکر آبادانی ایران هستیم، باید محیط زیست را سالم نگه داریم.
		۷- هیچ مؤمنی در نماز خود کاهلی نمی‌کند.
		۸- اگر خوب درس بخوانم در امتحان نگرانی نخواهم داشت.

با انجام این فعالیت، دو نکته به دست می‌آید :

۱- موضوع، کلمه‌ای نیست که همواره در ابتدا و اوّل جمله ذکر شود. گرچه به طور طبیعی انسان اوّل موضوع را می‌گوید و بعد محمول را به آن نسبت می‌دهد، ولی گاهی

این ترتیب رعایت نمی‌شود. مثلاً در تمرین ۵، «تهران» موضوع است و «پایتخت ایران» وصف آن است، در حالی که جای این دو، با هم عوض شده است. پس باید توجه کنیم که محمول، وصف و حالت موضوع است، چه اول بیاید و چه بعد.

۲- در مورد قضیه‌ی شرطی هم همین نکته صدق می‌کند. «مقدم» جمله‌ای نیست که حتماً در ابتدا بیاید بلکه همان‌طور که از این اسم‌گذاری پیداست، مقدم به لحاظ معنی مقدم است و تالی به لحاظ معنی دنباله‌ی مقدم است؛ نه این که حتماً در لفظ و گفتار چنین باشد. به طور مثال، این دانایی است که توانایی را به دنبال دارد گرچه در جمله، کلمه‌ی توانا بر کلمه‌ی دانا مقدم شده است. پس معنای جمله این است که «هر کس دانا باشد تواناست». و یا «اگر کسی دانا باشد تواناست». اما به خاطر ظرافت ادبی جای مقدم و تالی عوض شده است.

تمرین

در قضایای زیر، نوع قضیه (حملی یا شرطی) را مشخص کنید و اجزای هر کدام از قضایا را بنویسید:

- ۱- آهن و مس از فلزات پر مصرف هستند.
- ۲- یکی از بزرگترین عارفان ایران زمین حافظ شیرازی است.
- ۳- هر قضیه‌ای یا حملی است یا شرطی.
- ۴- هرکاری باید با برنامه‌ریزی همراه باشد. اگر برنامه‌ریزی درستی در کار نباشد، موفقیت هم به دست نخواهد آمد.
- ۵- منظومه شمسی ۹ سیاره دارد.
- ۶- هیچ عددی نیست که بتوان عددی بزرگتر از آن فرض کرد.
- ۷- هر کشوری حق دارد منافع خود را از راه درست به دست آورد.
- ۸- اگر خوب درس بخوانید، آنگاه برای امتحان نباید نگران باشید.
- ۹- اگر نمی‌خواهید در امتحان نگران باشید، پس خوب درس بخوانید.